

(۲)

## حافظ در اوج

«حافظ در اوج» - بقلم پرویز خائفی از انتشارات اداره کل فرهنگ و

هنر فارس جلد اول شیراز آبان ۲۵۳۵

(قسمت دوم)

وقتی این داوری را در «حافظ در اوج» خواندم بیاد شبی افتادم که پنجاه و پنج سالی پیش از این با حضور یاران در اداره روزنامه «کاوه» و با تشریف فرمائی يك تن از فضلاى مشهور والحق بافهم وذوق سليم الطبع ایرانی که گذارش به برلن افتاده بود سخن در باره بهترین شاعر غزلسرای ایران بمیان آمد و آن شخص محترم سخت معتقد بود که سعدی بزرگترین غزلسرای زبان فارسی است . پس از آنکه مجلس پایان یافت در خدمت شادروان محمد قزوینی راه افتادم تا ایشان را بمنزلشان مشایعت کرده باشم . قزوینی در آن مجلس (گویانظر با احترامی که نسبت بآن شخص و خانواده آن شخص محترم داشت) ساکت مانده بود . در طی راه بخدمتش معروض داشتم که عجبامن از اشعار حافظ بیشتر از اشعار سعدی

---

❖ آقای استاد سید محمد علی جمال زاده از نویسندگان دانشمند و صاحب نظر معاصر .

خوشنم میآید . یکه‌ای خورده و ایستاد و نگاه تندوتیز خود را در چشمهای من دوخت و گفتم «آی بقر بان دهانت بروم این عقده‌ایست در دل من که نخواستم در آنجا اظهار نمایم.» خدا این مردمان شریف را پیامرزد که يك نفر از آنها امروز دیگر از زمره زندگان نیست .

برگردیم به نظر آقای خائفی درباره حافظ : اندیشه‌های خاص عرفانی او از محدوده عرگونه تعصبات و تعقیدات فرقه‌ای و گروهی گذشته است» (صفحه ۴۶) و باز نظر دیگری : «بیان عشق در سطحی زمینی و مادی و گاه عرفانی تشریحی و محدود در زبان او حال و هوایی دارد که در شکل پذیری لفظی نیز به قالب کلامی استوار و متین ریخته میشود .» (ص ۵۰) و نیز در مورد صحبت از عرفان حافظ :

«عرفان حافظ خصوصیات و وجوه ممیزه‌ای دارد که ویژه غزل او و کلام منحصراً اوست و در اینصورت نمیتوان در توازن معنویت سخن او کلمات و مفردات و ترکیبات غزلهای عرفانی او را در همان میزان و معیار مصطلحات صوفیه که معانی مفاهیمی قاطع و مشخص و منجز دارند بحساب گرفت زیرا اگرچه در ترکیبات جزیل و فخیم و بلیغ او درست همان کلمات و مصطلحات صوفیه بکار رفته و جای گرفته است اما بجهت ذهنیت فلسفی و کیفیت فکری خاص و دقایق و غموض و رموزی که ویژه کلام اوست و ابهامات و ابهامات بدیعی و بیانی و نرمشی ملایمی که در بکار بردن صنایع لفظی دارد مفهومی محدود و مشخص را عظمت و بی‌کراچی میبخشد و در این شکل پذیری عظیم است که حوزه مغناطیسی ظرفیت ذهنی او چگونگی مفاهیم و مسائل انسانی و روابط اجتماعی آدمی را در حیطه آرزوها و آرزمندها ، پاکبازها و دغل کاریها ، فضیلتها و رذالتها ، شادمان بودن و غمگنانه ماندن و خلاصه زیستن و چگونه زیستن بصورت شناخت و پرسش بخود جذب میکند و در مایه‌ای تلفیقی از شعر و فلسفه و عرفان به کلمه انتقال میدهد» (صفحات ۵۶ و ۵۷)

جان کلام آنکه از این نوع تعاریف و توصیفها باز در کتاب کم نیست و آنچه در بالا منقول گردید تنها از صفحات ۵ تا ۵۷ مأخوذ است در صورتی که در سایر ۱۷۹ صفحه دیگر کتاب هم باز البته جمله‌های دیگری که سزاوار نقل باشد باسانی بدست میآید.<sup>۱</sup>

چنانکه خوانندگان میدانند ما ایرانیان گاهی در مقام تعریف و توصیف و مدح و تکذیب دل خود را با پشت سر هم آوردن و تراکم الفاظ پرطنطنه خوش میسازیم و بجای آنکه مطالب بامغز و معنی تحویل بدهیم صفحات را با کلمات و عبارات پردازی سیاه میکنیم. در خاطر دارم چهل سالی قبل از این که شادروان فرج‌الله بهرامی (دبیر اعظم) حکومت فارس داشت در هنگام تفسیر مزار حافظ خطابه‌ی غیرائی ایراد کرده بود که از راه لطف و عنایتی

که در موقع اقامت در برلن نسبت باین حقیر پیدا کرده بود يك نسخه چاپی آنرا از شیراز برایم به ژنوفرستاد وخواستہ بود که آنرا به فرانسہ و آلمانی و انگلیسی بترجمہ رسانیدہ در مجلہ های مشرق شناسی بچاپ برسانیم. چون بترجمہ پرداختم کم کم متوجہ شدم کہ قسمت عمدہ خطا بہ عبارت پردازی محض و لفظ بازی است و عباراتی از این نوع خطاب بحافظ در آن بسیار است: «حافظ، تو پیشانی ستارہ ہا را میبوسیدی و آن بدبختہا ترا در قعر زمین جستجو میکردند» و ترسیدم کہ اگر ترجمہ را بآخر برسانم زیاد باب دندان فرنگیہائی کہ اہل ارقام و اعداد و مطالب صحیح و بقول خودشان «کنکرت» هستند نباشد. خدا را شکر کہ بیانات صاحب «حافظ در اوج» مملو از افکار و معانی است و بہرزبانی میتوان آنها را بترجمہ رسانید و آشکار است کہ وی خوب میداند کہ غلو با کارہای تحقیقی سازگار نیست. گذشتہ از این نوع تعریفها و توصیفات در کتاب «حافظ در اوج» دربارہ تعدادی از شعرا و عرفای نامدار فارسی زبان دیگر ہم مطالب سودمند بسیار بدست میآید کہ ہر چند شاید مستقیماً باموضوع کتاب ارتباط بسیار نداشته باشد ولی رویہ مرفته در حکم چراغہائی است کہ از اطراف برای چہرہ تابناک حافظ و ژرفنای غزلہای او انداختہ شدہ باشد و ما را باروح و ذوق و فکر حافظ بیشتر آشنا میسازد. معلوم است کہ باین عقیدہ محکمی کہ خائفی بہ حافظ دارد و گاہی چنان مینماید کہ حاضر است برای او مقام ولایت و امامت قائل گردد تمام اشعار او را بر اشعار دیگران ترجیح میدہد ولی اگر بتوانیم خود را از این عشق و علاقتہ مقدس لحظہ ای چند برکنار بداریم باید اذعان نمائیم کہ حافظ ہم، با آن ہمہ علوم مقام، بشری بیش نبودہ است و البتہ روح و وجودش گاہی دستخوش جزو مدہای دنیا و محیط و زمان و زندگی و وجود بودہ است و سخنانش نیز از این تلاطم ہا و طوفانہا متأثر میگرددیدہ است و خود خائفی ہم متوجہ این نکته بودہ است آنجا کہ مثلاً در صفحہ ۲۸ در مورد صحبت از یکی از غزلہای حافظ بالصراحہ نوشتہ است کہ «از جملہ غزلہای طراز اول حافظ نیست» و باز در صفحہ ۵۵ از «غزلہای سادہ و تفننی حافظ» سخن رانندہ است. با اینہمہ گاہی نتوانستہ است شاعری دیگر را لا اقل در ایات معدودی ہم طراز بشناسد چنانکہ مثلاً این بیت حافظ:

رخ تو در نظر آمد، مراد خواہم یافت چرا کہ حال نکو در قنای فال نکوست

را با این بیت سعدی کہ بہمین وزن و قافیہ است:

مرا جفا و وفای تو پیش یکسانست کہ ہر چہ دوست پسندد بجای دوست نکوست  
مقایسہ میکند.

من چون در کار شعر شناسی ناشی و بیگانہ ام از بیت سعدی بیشتر خوشم میآید تا از

بیت حافظ و لا بد ناشی از نقصان فہم و ذوق من است.

سعدی که جای خود دارد ولی من فکر میکنم که اگر مجلس قضاوتی منعقد گردد و مراهم غلطانداز برسم عضو هیأت منصفه انتخاب نمایند و نظرم را دربارهٔ مقابله بین ابیات ذیل بخواهند و مجبور به حکمیت باشم بلاشک خود را در مقابل وضع شاقی خواهم دید. مثلاً اگر بپرسند دربارهٔ این بیت خواجو

ندانم این نفس روح بخش جان پرور      نسیم زلف تو یا بوی مشک تاتار است  
و این بیت حافظ که با همان وزن و قافیه و مضمون است

از آن چمن که نسیمی وزد زطرهٔ دوست      چه جای دم زدن شاخدهای تاتار است<sup>۲</sup>  
و یا این بیت دیگر از امامی هروی

ای دل اندر پردهٔ تقدیر کس راراه نیست      هیچ فهم از کشف اسرار سپهر آگاه نیست  
و این بیت حافظ با همان وزن و ردیف و قافیه و مضمون

زاهد ظاهر پست از حال ما آگاه نیست      در حق ماهر چه گوید جای هیچ اکراه نیست<sup>۳</sup>  
و یا بازین این بیت کمال اسماعیل

سر سودازدهٔ من که سر زلف تو داشت      رفت برباد و هنوزش سر آنست که بود  
و این بیت حافظ

زلف هندوی تو گفتم که دگره نزند      سالهارفت و بدان سیرت و سانسنت که بود  
و یا این بیت عراقی

گل از شادی همی خندد، من از غم زار میگیریم      که از گلشن مرایاد رخ دلدار میآید  
و این بیت حافظ

زرشک تار زلف یار برباد سحر میداد      صبا هر نافهٔ مشکلی که از تاتار میآورد  
و یا بازین این بیت از اوحدی

هیچکس نیست که از یار سفر کرده من      برساند خبری خیر و دلم شاد کند  
و این بیت حافظ

قاصد منزل سلمی که سلامت بادا      چه شود گریه سلامی دل ما شاد کند  
و یا بازین این بیت سلمان ساوجی

ز سوزنیم شبانم کسی خبر دارد      که چون چراغ شبی زنده تا سحر دارد  
و این بیت حافظ در همان وزن و قافیه

کسی که حسن رخ دوست در نظر دارد      محقق است که او حاصل بصیر دارد<sup>۴</sup>  
و بالاخره بین این بیت سلمان

دل من از سر زلفت نمی رود جایی      کجا رود دل دیوانه پسای درزنه جیر  
و این بیت حافظ که گذشته از وزن و قافیه همان مضمون را هم دارد

دل زمیده ما را که پیش... میگردانند... خیر دهید به مجنون خسته. از زنجیر  
یقین دارم که اگر مجبور باشم اظهار نظر نمایم خود را دچار نگرانی و وسوسه و  
تردید سختی خواهم دید و ترجیح خواهم داد زبان به بندم و یا همینقدر بگویم که زیاد دست  
کمی از ایات حافظ ندارند .

من با وجود آنکه مدام صدائی در گوشم زنگ میزند که  
«چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است سخن شناس نه ای، جان من، سخن آنجاست»  
باز بادقت بسیار و با کمک تشخیص مریض خود غزلهای حافظ را دسته بندی کرده ام  
و در کنار هر دسته یکی از این کلمات را بزعم خود نوشته ام : عالی ، ممتاز ، خوب ،  
معمولی .

معرفی غزلهای عالی و ممتاز و خوب حافظ لزومی ندارد ولی مثلاً در کنار غزلهایی  
از این نوع که زیاد نیست

هوس باد بهارم بسر صحرا برد  
باد بوی تو بیاورد و قرار از ما برد  
یا این غزل دیگر

ای که مهجوری عشاق روا میداری  
عاشقان راز بر خویش جدا میداری  
و باز این غزل  
بتا با ما مورز این کینه داری  
که حق صحبت دیرینه داری

کلمه «معمولی» را نوشته ام ولی در عین حال اذعان دارم که حتی در همین غزلها هم چه بسا  
ایات عالی و ممتاز پیدا میشود . من خود از سرسپردگان و ارادتمندان بسیار بسیار مومن  
لسان الغییم و واقعاً او را اسطقس فوق اسطقسات میشناسم و خوب میدانم که مرد بزرگ  
و حکیم و شاعر عالی مقامی مانند گوته که در تمام مغرب زمین او را خدائسی و «اولام  
پیان» (۵) (یعنی ساکن منزلگاه خدایان) میخوانند ، همچنانکه ما حافظ را زبان غیب  
میخوانیم ، در مقام حافظ در کتاب «دیوان غربی و شرقی» خود خطاب به حافظ گفته است .  
«خود را با تو مقایسه کردن دیوانگی محض است» با اینهمه ، معتقدم که غلو در هیچ کاری  
و بخصوص در کاری که با علم و معنی سروکار دارد کار خوب و شایسته ای نیست و هر کس  
بگوید که حافظ در دنیا عدیل و نظیری ندارد و هرگز تا آخر دنیا نظیری پیدا نخواهد کرد  
راه غلو پیموده است . خائفی نیز (در صفحه ۳۱) چنین نوشته است که «سلمان ساوجی از  
شاعرانی است که کارش بسیار و در دفعات فراوان مورد استقبال حافظ قرار گرفته و حتی  
گاهی کار این شاعر با کار حافظ تداخل پیدا کرده و غزلهایی از او بنام حافظ و یا از حافظ  
بنام او در دیوانها و تذکره ها ثبت شده است» و این نیز باز میرساند که تمام ایات حافظ بدان  
درجه از کمال نیست که احدی تا دنیا دنیاست بهیچ وجه من الوجوه نتواند گاهی تک بیتی

مانند آن (یا از لحاظ خوبی و کمال نزدیک بآن) بیاورد. در این حرفی نیست که حافظ ابیات بسیاری دارد که در زبان فارسی نظیر و عدیل ندارد و یا بسیار کم دارد ولی ابیات دیگری هم دارد که برای آنها نظیر و عدیل پیدا کردن کار بسیار مشکلی نخواهد بود و همین که حافظ به بعضی از آنها در ابیات خود اشارات صریح دارد و گاهی مصراع‌هایی از آنها را در شعر خود آورده است نشان میدهد که بآنها اعتقادی میداشته است.

در «حافظ در اوج» سخن از تأثیر عرفانی شاه نعمت‌الله ولی، که با حافظ معاصر بوده است، در وجود حافظ رفته است (صفحه ۵۴) و در همانجا این دوبیت را از زبان شاه نعمت‌الله میخوانیم.

معنی تنزل، اربداند حافظ      تنزیل به عشق دل بخواند حافظ  
او کرد تنزل، ما ترقی کردیم      تحقیق چنین کجا تواند حافظ

که یک نوع رایج ملامتی از آن بدماغ میرسد و بطور ابهام میرساند که شاه نعمت‌الله خواسته است ایرادی بر او وارد ساخته باشد و ممکن است که اعتقاد بلا شرط و بلا حدودی به کمال تمام و تام خواجه نداشته است ولی شکی نیست که این کیفیت ناشی از دگرگونی سلیقه و طرز فکر و مسلک آن دو بزرگوار بوده است و لا غیر.

در «حافظ در اوج» چنانکه مذکور افتاد مطالب بسیار دیگری هم آمده است که مربوط به شعرای دیگر است و حتی بر ممدوحین آنها (مثلاً مطالبی که در صفحات ۲۰۵ بعد درباره شاه منصور آمده است) که هر چند مستقیماً ارتباطی با مقابله و مقایسه شعر حافظ با شعرای دیگر (مقدم بر حافظ) ندارد ولی اطلاعات مفیدی است که افق شاعری حافظ را روشن میسازد.

نکته دیگری که در «حافظ در اوج» جلب توجه را نمود مطالبی است که مولف محترم از قول ایرانشناسان فرنگی از قبیل براون و آله آورده است و بخود گفتیم که خدا این دانشمندان مغربزمین را غریق رحمت فرماید که سالهای بسیار پیش از آنکه خود ما ایرانیان بفکر روشن ساختن تاریخ ادبیات خود بپردازیم آنها این کار مهم را بصورتی که هنوز مانند آنرا خودمان انجام نداده ایم صورت داده‌اند و آرزو کردم روزی فرا برسد که بدست خودمان کتابهایی بهتر و درست‌تر و جامع‌تر از کتابهای آنها ساخته و پرداخته شود تا آنها بدان استشهاد و تکیه نمایند.

هفتصدسال پیش از این مولوی بما دستور داده است که :

در زمین مردگان خانه مکن      کار خود کن، کار بیگانه مکن

«در کتاب، کلمه طوفان» مکرر بصورت «توفان» نوشته شده است. من بهم حرفی ندارم ولی بهتر است صبر کنیم تا این کلمه راهم بهمین صورت «توفان» مقام رسمی

صلاحیت‌داری (مثلاً «فرهنگستان») بپذیرد و اعلام دارد تا مورد استعمال قرار بدهیم و الا یم آن می‌رود که در کار املاء بسیاری از کلمات نوعی «شرب الیهود» و بقول فرنگیها «آثار- شیسم» ایجاد گردد و کار را از آنچه هست خراب تر سازد .  
گفتار زیاد بطول انجامید و با آنکه بازگفتنی بسیار است برای احتراز از اطناب بهمین اندازه قناعت رفت.

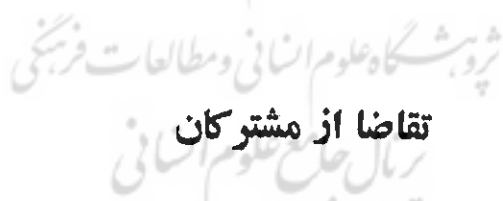
۱ - باید دانست که در کتاب «حافظدراوج» هم مانند بسیاری از کتابهایی که در این اواخر در مملکت ما بچاپ میرسد استعمال علامات فرنگی (ویرگول و دو نقطه و امثال آن) زیاد بچشم می‌خورد در صورتیکه گاهی حذف آنها هیچ لطمه‌ای بسخن وارد نمی‌سازد و ما هم در نقل اقوال فوق بسیاری از «ویرگول» هارا حذف کردیم .

۲ - هر دو بیت در صفحه ۱۲۰ حافظ دراوج

۳ - صفحه ۱۲۴ حافظ دراوج

۴ - صفحه ۱۹۰ حافظ دراوج .

۵ - Olampien اولامپ نام کوهی است در یونان که بر طبق روایات اساطیری یونان منزلگاه خدایان بوده است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله علوم انسانی

### تقاضا از مشترکان

پس از چهار سال، اینک همه خوانندگان و مشترکان ارجمنند ما خوب میدانند که چاپ و نشر این ماهنامه، با این کم و کیف، چقدر گران تمام میشود و اگر مساعدت ارزنده ماهانه بنیاد نیکوکاری نوریانی نبود و نباشد، ادامه کار مقدور نبوده و نیست. بنابراین تنها منبع درآمد، همین وجوه اشتراك سالانه است که اگر بموقع پرداخت شود خیلی مؤثر و مفید است و ما را بیش از پیش متشکر و ممنون می‌سازد.